

## بایدن و ترامپ در خصومت با ایران تفاوتی ندارند

یکی از مباحثی که این روزها در اخبار داخلی بازتاب گسترده دارد، این است که سرانجام چه کسی برنده انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ خواهد شد و تاثیرات آن بر ایران چیست؟

به عنوان مقدمه باید گفت ۱۵ روز مانده به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا وضعیت نظرسنجی ها در این کشور در مجموع به نفع «جو بایدن»، نامزد دموکرات هاست هر چند که نظر سنجی ها قطعیت ندارند و در سال ۲۰۱۶ نیز اگرچه «هیلاری کلینتون» پیش بود اما در نهایت ترامپ برنده انتخابات شد. در آمریکا آرای عمومی از اهمیت کمتری برخوردار است و نتیجه بر مبنای آرای الکتروال تعیین می شود.

بر این اساس، نمی توان دقیقاً گفت چه کسی برنده انتخابات است اما عده ای در حال وانمود کردن این هستند که ورود به بایدن به کاخ سفید برای ایران بهتر است.

در خصوصت بی حد و حصر ترامپ با جمهوری اسلامی ایران البته تردیدی نیست. او فرمان ترور «سپهد شهید حاج قاسم سلیمانی» را صادر کرد و بارها از این اقدام تروریستی تمجید کرده است، آن هم با ادبیاتی زننده. وی تحریم‌های گسترده‌ای را علیه ایران اعمال کرده، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران را که بخشی از نیروهای نظامی رسمی کشور است در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار داده، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران را ذیل تحریم‌های تروریستی برده و تلاش بسیاری برای گسترش نفوذ رژیم صهیونیستی در حوزه خلیج فارس صورت داده است. اما این بدان معنا نیست که بایدن در صورت حضور در کاخ سفید وضعیت بهتری برای ایران رقم خواهد زد.

در این خصوص، توجه به نکات ذیل ضروری است:

اول، ترامپ در سطح جهانی شخصیت مقبولی نیست و طبعا قابلیت اجماع‌سازی کمتری در باره ایران در مجامع بین‌المللی دارد اما با یدن می‌تواند همچون دوران «باراک اوباما» دوباره دست به اجماع‌سازی علیه ایران بزند.

دوم، دموکرات‌ها ثابت کرده‌اند بیشتر از جمهوری خواهان شیوه تاثیرگذاری بر افکار عمومی ایران را بلدند. اگر ایرانیان امروز یک‌دست در برابر ترامپ ایستاده‌اند و او منفور تمام اقشار ایرانیان است، قطعاً با آمدن بایدن این یک‌دستی از میان خواهد رفت و اختلاف بر سر مذاکره یا عدم مذاکره با آمریکا دامن‌گیر کشور خواهد شد. از سوی

دیگر، بایدن می‌تواند با طرایف‌الحیلی بر انتخابات آتی ریاست‌جمهوری ایران نیز تاثیر گذاشته و جریان غرب‌گرا را تقویت کند.

سوم، اگرچه بازگشت به «برجام» از برنامه‌های اعلامی بایدن است (در صورت اجرای کامل آن از جانب ایران و بازگشت پنج گام هسته‌ای برداشته شده از سوی ایران به عقب)، اما مساله به این سادگی‌ها هم نیست:

الف - بایدن صراحتاً در یادداشتی که در سی‌ان‌ان نوشته و عنوان آن چنین است: «راهی هوشمندانه‌تر برای سخت‌گیر بودن بر ایران وجود دارد»؛ می‌گوید که بازگشت به برجام نقطه‌شروعی برای مذاکرات بعدی خواهد بود. او در این یادداشت برخی محورهای مدنظر خود را نام می‌برد: تقویت و گسترش مفاد توافق هسته‌ای، مساله آمریکایی‌های زندانی در ایران، مسائل به‌اصطلاح حقوق بشری و کاهش تنش‌های منطقه‌ای. او به صراحت می‌گوید: «ما به تلاش‌ها برای عقب‌راندن ایران از فعالیت‌های بی‌ثبات‌کننده که دوستان و شرکای ما را در منطقه تهدید می‌کند، ادامه خواهیم داد. همچنین با استفاده از "توافق کمک‌های امنیتی آمریکا و اسرائیل" که در زمان معاونت ریاست‌جمهوری من امضا شد، آمریکا از نزدیک با اسرائیل همکاری خواهد داشت تا اطمینان حاصل کند که اسرائیل می‌تواند از خودش در برابر ایران و بازیگران نیابتی آن دفاع کند. ما همچنین به استفاده از تحریم‌های هدفمند علیه نقض حقوق بشر در ایران، حمایت این کشور از تروریسم و برنامه موشک‌های بالستیک ادامه خواهیم داد.»

ب - به نظر نمی‌رسد که بازگشت بایدن به برجام هم به نوبه خود بی‌هزینه باشد و دولت احتمالی او این کار را بدون دریافت امتیازات بیشتر انجام دهد. یکی از این امتیازات احتمالی، می‌تواند تمدید بندهای «غروب آفتاب» در برجام باشد که مربوط به پایان محدودیت‌های برنامه هسته‌ای است.

ج - حتی اگر دولت بایدن به برجام بازگردد، در دوران دولت ترامپ پیچیدگی‌هایی به تحریم‌ها به خصوص در بُعد تبادلات مالی افزوده شده که تنها با انجام تعهدات برجای آمریکا قابل رفع نیستند. برخی از نهادهای تحریم‌شده که تحریم‌هایشان ذیل برجام رفع شده بود، اکنون به بهانه‌های دیگری از جمله تروریسم مورد تحریم واقع شده‌اند که برطرف کردن آنها فرآیندی سخت و زمان‌گیر و مستلزم پیچیدگی‌های خاص حقوقی در آمریکا خواهد بود. لذا در عمل، حتی با بازگشت دولت بایدن به برجام، تا بهره‌مندی ایران از مزایای این توافق راه سختی در پیش خواهد بود. هیچ بعید نیست که واشنگتن برای رفع این پیچیدگی‌ها امتیازات بیشتری از ایران بخواهد.

نظر به موارد فوق، آنچه به نظر می‌رسد باید تبیین شود، شامل موارد ذیل است:

اولاً، همان‌طور که «نوام چامسکی»، اندیشمند مشهور آمریکایی می‌گوید، دموکرات‌های آمریکا اکنون تبدیل به جمهوری‌خواهان میانه‌رو شده‌اند. با الهام گرفتن از این جمله چامسکی، می‌توان گفت که بایدن در واقع «ترامپ بزرگ‌شده» است، نه چیزی بیشتر.

ثانیا، تفاوت‌های دموکرات‌ها و جمهوری خواهان در نحوه رویکرد نسبت به جمهوری اسلامی ایران، تفاوت ماهوی و بنیادی نیست، بلکه تفاوت تاکتیکی است. بایدن تقریباً همان اهدافی را دنبال می‌کند که ترامپ دنبال می‌کرده، منتها با روش‌های پیچیده‌تر و زیرکانه‌تر.

ثالثاً، ابزار تحریم در سیاست خارجی آمریکا ابزاری کلیدی است و نباید انتظار داشت که هیچ دولتی در واشنگتن آن را به راحتی کنار بگذارد. تحریم‌های آمریکا در صورتی در عالم واقع کنار گذاشته می‌شوند که اقتصاد ایران ثابت کند قادر است با وجود این تحریم‌ها حداقل‌های مورد نیاز خود را تامین کند.

رابعاً، نگاه به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نباید ما را از نگاه به درون و تقویت بنیه‌های اقتصاد داخلی مبتنی بر نظریه اقتصاد مقاومتی بازدارد؛ به نظر می‌رسد عده‌ای قصد دارند باز همه چیز را به مذاکره گره بزنند.

خامساً، کسی مانع بازگشت آمریکا به برجام نیست کما اینکه کسی این کشور را به‌زور از برجام بیرون نکرد. اما این همه خسارت که در سه سال اخیر در اثر تحریم‌های ضدایرانی واشنگتن به وجود آمده قرار است چگونه جبران شود؟ آیا قرار نیست جبرانی در کار باشد؟

سادسا، روی کار آمدن دولتی دموکرات در آمریکا به معنای محو جمهوری خواهان از معادلات سیاسی آمریکا نیست. از کجا معلوم با قدرت گرفتن دوباره جمهوری خواهان در آمریکا که دیر یا زود اتفاق می افتد، با همین آتش و همین کاسه مواجه نشویم؟

سابعاً، جمهوری اسلامی ایران قطعاً به هیچ وجه نمی تواند از جنایت نابخشودنی ترور سردار شهید سلیمانی بگذرد. این اقدام تروریستی به دستور «رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا» صورت گرفته است و پیش از آنکه شخص دستوردهنده مهم باشد، جایگاه حقوقی او اهمیت دارد.

## استراتژی آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران

تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی پادشاهان حاکم بر کشور به سیاست موازنه مثبت و دادن امتیازات سیاسی - اقتصادی به قدرتهای بزرگ عصر تلاش داشتند امنیت ملی کشور را تامین کنند. می توان گفت که امنیت ملی ایران تا قبل از انقلاب اسلامی متاثر از رقابت قدرتهای بزرگ بوده است. در یک زمانی با رقابت بین روس و انگلیس و در زمان دیگر به ویژه در عصر پهلوی آمریکا و شوروی امنیت نسبی ایران تامین شده است، و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با ورود آمریکا به صحنه سیاسی - اقتصادی ایران، شاه را بعنوان دولت دست نشانده تلقی می کرد و در دکتترین دو ستونی آمریکا به حافظ منافع غرب و ژاندارم منطقه درآمد و شاه سرمست از این فرصت بدست آمده در راستای تامین منافع آمریکا عمل می کرد. با پیروزی انقلاب اسلامی و در پیش گرفتن سیاست نه شرقی نه غربی و خروج ایران از پیمان سنتو و اردوگاه غرب یکی از ارکان و پایه های دکتترین دو ستونی آمریکا در منطقه فرو ریخت. ایرانی که یک روز به عنوان ژاندارم و حافظ منافع غرب در منطقه عمل می کرد به زعم آنان بعد از انقلاب اسلامی عامل تهدیدی برای منافع آمریکا در منطقه درآمد و مبارزه با ایران در سرلوحه

سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. آمریکا که نمی توانست نظاره گر نفوذ انقلاب اسلامی در میان ملل مسلمان منطقه خاورمیانه باشد با توجه به تجربیاتی که از تحولات گذشته ایران از جمله نهضت های مشروطیت و ملی شدن صنعت نفت داشت سعی می کرد با کنار آمدن با شخصیت های لیبرال و غرب گرا در دولت موقت، جمهوری اسلامی را از مسیر خود منحرف سازد. و منافع از دست رفته خود را از قبل دولت موقت در ایران و منطقه استراتژیک خلیج فارس تداوم ببخشد، با تسخیر سفارت خانه آمریکا که به کانون توطئه علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی آمده بود و بوسیله دانشجویان پیرو خط امام که از سوی حضرت امام راحل به عنوان انقلاب دوم تلقی شد. و متعاقب آن با سقوط دولت موقت آمریکا امید خود را در ایران جهت انحراف جمهوری اسلامی از مسیر اصلی خود - سیاست نه غربی - از دست داد.

بعد از آن به بهانه آزاد سازی گروگان های خود حمله به طبرس راه انداخت و در این توطئه نیز ناکام ماند. و با طراحی کودتای نوژه و چراغ سبز نشان دادن به رژیم بعثی برای تهاجم به ایران روی آورد.

همانطور که ذکر شد آمریکایی ها در دهه نخست بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به تهدید سخت و نیمه سخت برای سرنگونی نظام روی آوردند که خوشبختانه با حضور مردم در صحنه و هدایتگری رهبری حضرت امام (ره) توطئه آنان یکی پس از دیگری خنثی شد.



و بعد از پایان جنگ تحمیلی تاکنون براندازی با شیوه جنگ سرد مدل فروپاشی شوروی سابق (باروش سدنفوذ و تغییر رفتار ج.ا.ایران) در دستور کار قرار داده اند. آمریکا بعد از فروپاشی شوروی سرمست از پایان جنگ سرد، خود را در نظم نوین و کدخدایی جهان دید و با شعار ((هر که با ما نیست بر علیه ماست)) به دنبال تحقق نظام تک قطبی بود و با تئوری های برخورد تمدن های هانتینگتون و نظریه پایان تاریخ فو کو یاماها مبنی بر لیبرال دموکراسی، سیاست مداران کاخ سفید را وا داشت که این نظریه ها را عملیاتی کنند که شاهد وقایع یازده سپتامبر بودیم.

آمریکایی ها بعد از آن به بهانه مبارزه با تروریسم برای رهایی از کشورهای مخالف خود دو گزینه را در پیش گرفتند نخست با تهدید سخت کشورهای افغانستان و عراق را اشغال کردند. دوم این که برای روسیه و کمونیسم زدایی به تهدید نرم در آسیای میانه و قفقاز روی آوردند و در چند کشور از جمله اوکراین، گرجستان و قرقیزستان به شیوه انقلاب مخملی آن هم با عنوان تقلب در انتخابات حمایت های رسانه ای و مالی و بنیادهای همچون سوروس و... موفق شدند نیروی طرفدار خود را به کرسی قدرت بنشانند.

به این فکر افتادند که با تهدید نرم آن هم به شیوه انقلاب مخملی با رنگی یا گلی که در کشورهای اوکراین و گرجستان و... توانسته بودند مهره های خود را به قدرت برسانند در ایران نیز شانس خود را آزمایش کنند که خلق حماسه نه دی از سوی ملت

فهییم ایران روبرو شدند و این توطئه هم همچون توطئه های دیگر نقش بر آب شد اما متاسفانه با چراغ سبز عده‌ای در داخل تحریم‌ها را به بهانه مسائل هسته‌ای شدت بخشیدند که سرانجام به برجام ختم شد و همانطور که قابل پیش‌بینی بود و مقام معظم رهبری بارها متذکر شده بودند که نباید به غرب به ویژه آمریکایی اعتماد کرد و خوشبین بود و با به قدرت رسیدن ترامپ از جمهوری خواهان و خروج یک جانبه آمریکا از برجام متاسفانه باز هم شاهد هستیم که عده‌ای از مسئولین به اتحادیه اروپا که در برابر آمریکا دارد نقش پلیس خوب بازی می‌کند در یک نوع تقسیم کاری بین آمریکا و اروپا صورت گرفته، اعتماد می‌کنند.

به صورت خلاصه می‌توان استراتژی آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران را چنین فهرست کرد::

از بدو پیروزی انقلاب تا تصرف جاسوسخانه آمریکا (براندازی از طریق نیمه سخت)

انحراف و استحاله انقلاب

همراه با بالکانیزه کردن ا (تجزیه) ایران با تحریک و تشویق قومیت‌ها (خلق کرد، عرب، بلوچ و...)

بعد از تصرف سفارتخانه آمریکا تا پایان جنگ تحمیلی

براندازی قهر آمیز (به شیوه جنگ سخت) از جمله حمله به طبرس، طراحی کودتای نوژه و چراغ سبز نشان دادن به رژیم بعثی عراق در جنگ تحمیلی را در این راستا می توان برشمرد.

و بعد از پایان جنگ تحمیلی تاکنون براندازی با شیوه جنگ سرد مدل فروپاشی شوروی سابق با فشار حداکثری (جهت سد نفوذ و تغییر رفتار ج.ا.ایران) در دستور کار قرار داده اند.

#### خلاصه اینکه

باتوجه به مبانی سیاست خارجی آمریکا نشان می دهد که بنیادهای سیاست خارجی در این کشور تقریباً ثابت بود و اصولاً اینکه چه فرد یا حزبی مسئولیت قوه مجریه را در اختیار داشته باشد فرقی نمی کند و تاثیر چندانی در سیاست راهبردی آمریکا ندارد. هر چند دو حزب مسلط (جمهوری خواه و دموکرات (مواضع متفاوت نسبت به مسائل داخلی دارند ولی در سیاست خارجی فرقی با هم ندارند، در سیاست های کلان و راهبردی زیر مواضع مشابهی دارند و اختلافی بین آنها وجود ندارد..

حمایت همه جانبه از رژیم صهیونیستی

در اختیار داشتن نفت و بازار تجارت صنایع نظامی کشورهای جنوبی خلیج فارس -  
گسترش ارزشهای لیبرالیستی در جهان

-جلوگیری از نفوذ جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه و مهار محور مقاومت در منطقه غرب آسیا

همانطور که جمهوری اسلامی با قدرت نرم خود (مکتب اسلام، رهبری و مردم) تاکنون توانسته است چالش‌های ذکر شده را به فرصت تبدیل نماید در این جنگ نامتقارن و نابرابر و فشار حد اکثری هم اگر مسئولین با روحیه انقلابی و مدیریت جهادی با نگاه به درون و عملیاتی کردن منویات رهبری بویژه اقتصاد مقاومتی عمل کرده و با حمایت مردم از این توطئه نیز کشور عبور خواهد کرد. ان شاء ...

### پیشنهادات:

با توجه به مطالب فوق الذکر مشخص گردید که آمریکا در شرایط حاضر بزرگترین تهدیدات امنیتی ایران به شمار می‌آید. برای مقابله با این تهدیدات و افزایش ضریب امنیتی کشور می‌بایست تمهیدات زیر را به کار گرفت.

- ۱- تداوم سیاست تنش زدایی در منطقه و اعتماد سازی و روابط دو جانبه با کشورهای به نحوی که این کشورها با ایران دارای منافع مشترک اقتصادی پیدا کنند که علاوه بر از بین بردن خصومت‌های گذشته زمینه سوء استفاده از سوی آمریکا به حداقل برسد.

۲- گسترش روابط سیاسی- اقتصادی ، با کشورهای روسیه، چین، ژاپن و کشورهای آسیای جنوب شرقی .

۳- گسترش روابط با کشورهای کوچک صنعتی اروپایی این گسترش روابط نه تنها اهرم سیاسی کشور در اروپا را افزایش می دهد بلکه عاملی می شود تا این کشورها به دلیل منافع اقتصادی اشان به راحتی تحت تاثیر اقدامات آمریکا جهت محاصره اقتصادی ایران قرار نگیرند.

۴- گسترش روابط با کشورهای جهان سوم بخصوص آنهایی که توان تامین برخی نیازهای اقتصادی ایران را دارند مثل هند، برزیل، آرژانتین از اقدامات دیگری است که باید مورد توجه سیاستگذاران قرار گیرد. این اقدام می تواند باعث افزایش نفوذ بین المللی جمهوری اسلامی ایران شود و زمینه را برای همبستگی بیشتر جهان سوم و تقویت جنبش عدم تعهد و گروه نم در شورای آژانس بین المللی انرژی اتمی شود.

۵- حضور فعال در مجامع بین المللی برای جلوگیری از انزوای بین المللی و زمینه سوء استفاده آمریکا و گروه لابی صهیونیستی از این مجامع را تا حد زیادی می توان از بین برد...

۶- در پیش گرفتن مدل اقتصادی درون زای برونگر

۷- پرهیز از خام فروشی بویژه در صنعت نفت

۸- عملیاتی کردن اقتصاد مقاومتی همراه با پیوست های آن

۹- تداوم کاهش تعهدات برجامی براساس برجام و افزایش قدرت دفاعی کشور  
در راستای بازدارندگی

۱۰- فعال سازی ظرفیت های منطقه ای ایران اتحاد و انسجام داخلی.

۱۱- مبارزه جدی با مفاسد اقتصادی

غلامرضا صفرپور مدرس دانشگاه

## غرب لیبرال، آزادی بیان یا مدیریت افکار

عربستان سعودی حقیقتاً یکی از شرورترین حکومت های جهان است. سیاهه خیانت ها و جنایت های این کشور علیه آحاد بشر و بویژه مسلمانان، مثنوی هفتاد من کاغذ است. کیست که نداند پدر و مادر اکثریت قاطع ایدئولوژی های تکفیری و گروه های تروریستی در جهان امروز عربستان است؟ کیست که نداند تولد و بقاء جانی ترین گروه های تروریستی تاریخ از داعش و الذصره گرفته تا بوکوحرام و جیش الظلم و ... مرهون حمایت های بی دریغ سعودی ها ست؟! از همه توطئه ها و جنگ افروزی های سعودی که بگذریم، همین حمله مستقیم نظامی به یمن با ده ها هزار کشته و صدها هزار آواره و گرسنه مگر کم جنایتی است!؟

با وجود همه موارد بالا، فکر میکنید اذهان بشری، عربستان سعودی را بیش از همه با چه جنایتی می شناسند؟! درست حدس زدید. با قتل فجیع جمال خاشقچی! همان مرحومی که اخبار مرگش هفته ها مهمان خانه های مردم در ایران و سراسر نقاط جهان بود. به نظرتان عجیب نیست؟! قتل و رنج و آوارگی و گرسنگی میلیون ها انسان در

سراسر جهان یکطرف و قتل خبرنگار روزنامه واشنگتن پست طرف دیگر؟! خبرنگاری که دو حامی قدر دارد یکی ثروتمندترین مرد جهان جف بزوس (مالک روزنامه) و دیگری رئیس جمهور ترکیه اردوغان!

براستی چگونه می توان ادعای آزادی بیان و آزادی رسانه در غرب لیبرال را با این نوع بی عدالتی های عظیم جمع کرد؟! اجازه دهید به دو موردی که اخیراً روی داده است اشاره کنیم. در ایران شخصی به نام نوید افکاری در دادگاه محاکمه و به جرم قتل، محکوم به اعدام میشود. رسانه های غربی و رسانه های منتقد داخلی به حمایت از متهم پرداخته و فرآیند دادرسی را ناعادلانه میخوانند. در نهایت اعدام این فرد به محکومیت جهانی علیه کشورمان ختم میشود. مقامات رسمی آمریکایی و اروپایی و سازمان های بین المللی در محکومیت اعدام این فرد از هم گوی سبقت را می ربایند و کار اینقدر بالا می گیرد که به درخواست تحریم کل ورزش ایران می رسد!!

از آنسو چند رسانه غربی طی یک افشاگری خبر می دهند که نظامیان استرالیایی، یک زندانی افغان را تنها به دلیل اینکه در هواپیما جا برایش نبوده کشته اند! این مسئله در استرالیا مقداری سر و صدا به پا کرده. این رفتار سربازان استرالیایی، قبلاً هم به دفعات مسبوق به سابقه بوده ولی از هیچ محکومیت یا مجازات بین المللی خبری نیست.

این دو مورد را مقایسه کنید. یکجا فردی با حکم دادگاه به اتهام قتل، اعدام شده و جای دیگر فردی بدون محاکمه به دلیل کمبود جا اعدام صحرائی! چرا مورد اول



بازتاب جهانی می یابد و به محکومیت بین المللی ختم می شود ولی مورد دوم فقط با یک انعکاس مقطعی روبرو می گردد؟! اصلاً چرا برای اذهان جهانی، مرگ امثال جمال خاشقچی و نوید افکاری بسیار مهم تر از مرگ و رنج ده ها و صدها هزار انسان بی گناه دیگر است؟! در سال ۲۰۱۳، ژنرال السیسی ظرف سه روز با کشتن بیش از چهار هزار طرفدار اخوان المسلمین، بساط انقلاب مصر را جمع کرد و در سال ۲۰۱۵، ارتش نیجریه ظرف چند ساعت بیش از هزار طرفدار شیخ ابراهیم زکزاکی را به خاک و خون کشید و رهبر ایشان را تاکنون در اسارت نگاه داشته است. ارتش نیجریه اکنون هم هر ساله در دو روز قدس و روز عاشورا بسیاری از شیعیان نیجریه را قتل عام می کند.

به نظر شما افکار عمومی جهان تا چه اندازه از این جنایت های هولناک آگاهی دارند؟! آیا این جنایت ها حتی با یک محکومیت خشک و خالی و ظاهری هم روبرو شده است؟! آیا السیسی و ارتش نیجریه بسان مسئولان ایرانی حتی یکبار هم تحت فشار بین المللی قرار داشته اند؟! آیا افکار عمومی در غرب یکصدم تصویر منفی که از ایران در ذهن می پروراندند از عربستان و مصر و نیجریه هم در ذهن دارند؟! بالاتر برویم. آیا ملت های غربی از نقش پشت پرده دولت های متبوعشان در همه جنایاتی که نام بردیم آگاهی دارند؟! اگر که نه، پس این آزادی بیان و آزادی رسانه قرار است به چه دردی بخورد!؟

اجازه دهید از منظری دیگر به این مسئله نگاه کنیم. در اروپا ماجرای مشکوک به نام هولوکاست توسط آلمان نازی اتفاق افتاده و تاوانش را ده ها سال است میلیون ها مسلمانان غرب آسیا با خونشان و با بی خانمانی شان می پردازند! در آمریکا ماجرای مشکوک دیگری به نام حادثه ۱۱ سپتامبر به دست افرادی با ملیت عربستانی اتفاق افتاده و تاوانش را چندین سال است مردم عراق و افغانستان می پردازند! برآستی این پارادوکس ها چقدر برای مردم دنیا مطرح است؟! چرا به اندازه جان جمال خاشقچی و یا نوید افکاری اهمیت ندارد!؟

اصلاً جان ملت های مسلمان به کنار! مگر تروریست های داعش صدها چشم آبی فرانسوی و انگلیسی و بلژیکی و آمریکایی از خود ملت های غربی را به خاک و خون نکشیدند؟! پس چرا کسی نمی پرسد مثنی تروریست آواره، چگونه هزاران خودروری هایلوکس و لندکروز صفر کیلومتر را بدست آورده اند؟! مگر مردم جهان رژه صف های چند کیلومتری توپوتاهای داعش را ندیدند؟! چگونه است که جنازه یک موشک یمنی تا سازمان ملل میرود تا کارشناسان پس از هفته ها تحقیق مشخص کنند که ساخت ایران است یا خیر؟ ولی کسی از منشأ میلیادرها دلار خودرو و تسلیحات داعش و النصره و القاعده سوالی نمی پرسد؟! حالا بگذاریم که مقاومت مشروع ملت ستمدیده و گرسنه یمن در نقطه مقابل درندگی ها و هرزگی های داعش قرار دارد.

این چگونه آزادی بیانی است که چنین بی عدالتی ها و تبعیض های شگرفی را برای جهانیان به تصویر نمی کشد؟! چگونه آزادی بیانی است که گاه برای شکستن پای سگی، اشک جهانی را درمی آورد ولی برای مرگ هزاران کودک، احساسی را بر نمی انگیزد؟!

چرخه مرگ آور آزادی بیان غربی، تراژدی مضحکی است. نشریات اروپایی کاریکاتورهای موهن از پیامبر اسلام منتشر میکنند. مفتی های وهابی، فریاد انتقام خونین سر می دهند. عربستان و امارات این دو متحد ارزشمند دولتهای غربی، هزینه تحصیل و تسلیح جنگجویان تکفیری را فراهم می آوردند. تروریست ها از مردم اروپا و آمریکا صدها و از مسلمانان صدها هزار میکشند. ارتش های غربی به این بهانه به غرب آسیا حمله نظامی میکنند. مسلمانان مجدداً مقتول و مضروب و آواره میشوند. هزینه میلیاردها دلار سلاح غربی، از گنجینه های نفت و گاز متعلق به مسلمین تأمین میشود!

البته مهم نیست!! چون اکنون یک معلم فرانسوی در راه آزادی بیان! کشته شده است. چشمان جهانی اشکبار است. امانوئل مکرون سخنرانی پر شور می کند: فرانسه خون میدهد ولی از آزادی بیان دست نمیکشد. جهان به دیده تحسین به فرانسه و به دیده هراس و تنفر به اسلام می نگرد. همینقدر تراژیک! همینقدر مضحک!

آزادی بیان و آزادی رسانه امری بسیار مطلوب است. بخشی از دستاوردهای آزادی بیان غربی در خصوص قانونمند و مسئولیت پذیر نمودن مسئولان، کارگزاران، فعالان اقتصادی و اتحاد جوامع غربی ستودنیست. شاید اگر در کشور ما هم، توطئه گران خارجی و تنگ نظران داخلی به رسانه ها و به بیان فضای بیشتری می دادند، معضل فساد و ناکارآمدی، این چنین مردم را آزار نمی داد. درس گرفتن از نقاط قوت آزادی بیان غربی بسیار پسندیده است. ولی این آزادی آنچنان که روشنفکران و غرب دوستان شیفته اش شده اند، متاعی حسرت برانگیز نیست. آرمان ما نه این آزادی گزینشی، سودجویانه و بی قاعده که یک آزادی بیان حقیقیست.

اساساً غرب لیبرال و امپراتوری رسانه ای صهیونیستی اش بیش از ترویج آزادی بیان، به جهت دهی و مدیریت افکار عمومی دست می زند. اساساً حیات سرمایه داری (اصالت سود) به عنوان محوری ترین مولفه هویتی تمدن غربی، بسته به مدیریت افکار عمومی است و نه آزادی بیان!

بی شک در پرتو آزادی بیان، سه صنعت قاچاق سلاح، مواد مخدر و سکس به سودآورترین تجارت جهانی بدل نمیشود. در پرتو آزادی بیان، دارایی ۳ ثروتمند اول ایالات متحده با دارایی ۱۶۰ میلیون نفر آخر برابر نمی شود. زیرا که این کژوی ها با فطرت انسانی در تضاد است. این مدیریت افکار است که می تواند مرگ گربه یک فوتبالیست یا بازیگر را به پربازدیدترین خبر جهان تبدیل کرده و در عوض مصائب

میلیون ها انسان را به حاشیه براند. این مدیریت افکار است که می تواند مجازات یک مجرم را بزرگترین مسئله بشریت ساخته ولی زندگی هزاران انسان بی گناه را موضوعی بی اهمیت سازد. این مدیریت افکار است که دست اتحاد کاریکاتوریست غربی با تروریست تکفیری را پنهان میکند. و همین مدیریت افکار از مکرون جنایتکار یک قهرمان میسازد.

حرف آخر: ایران اسلامی به خاطر دفاع از اسلام، همواره بیش از بقیه هزینه داده است. رئیس جمهور فرانسه به بهانه حمایت از آزادی بیان به اسلام عزیز حمله کرد. اردوغان و عمران خان جلوی در آمدند، چرا اینطور مواقع جای رئیس جمهور ما همیشه خالی است؟! چرا هزینه را ما می دهیم و میوه را بقیه می چینند!؟

**دکتر مسین (جایی مدرس دانشگاه های یزد**

## دوئل پسران بد آمریکا!

بدون تردید، یکی از مهیج ترین رویدادهای خبری سیاسی جهان، انتخابات ریاست جمهوری آمریکا است. رویدادی که بسیاری از تحلیل گران و کنشگران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در سراسر جهان به آن می پردازند.

اما به واقع، این رویداد سیاسی تا چه حد برگرفته از عمق کنش ها و واکنش های اجتماعی در ایالات متحده است. به عبارت دیگر، آیا گزاره «تحلیل وضعیت موجود آمریکا با تحلیل انتخابات آمریکا رابطه مستقیم دارد»، یک گزاره منطقی است؟

در پاسخ به این سوال، باید چند عامل را به تفکیک بررسی کنیم.

### ۱- شیوه برگزاری انتخابات

به عقیده اکثریت کارشناسان سیاسی، مدل انتخابات آمریکا یک مدل منطبق بر دموکراسی غربی با معنای تخصصی آن، نیست. چراکه آرای الکتروال در تعبیر این مفهوم، خلل ایجاد می کند. اینکه کاندیدایی که در ایالتی، با کسب آرای نصف بعلاوه،

سایر آرا را در سبد خود بریزد، معقولانه نیست. ضمن اینکه وزن الکترا ل در ایالت ها، توجه به ایالت ها با الکترا ل پایین را کاهش می دهد. اوج بی عدالتی و تبعیض در این مدل کاملاً محسوس است.

## ۲- لابی قدرت های اقتصادی

یکی از مهم ترین عوامل تاثیر گذار بر انتخابات آمریکا، لابی گری توسط سرمایه داران است. این موضوع آن قدر تاثیر گذار است که حتی بزرگ ترین شرط بندی ها در انتخابات ریاست جمهوری با حضور عده کثیری از صاحبان پول و قدرت در سایت ها و کلوب های شرط بندی انجام می شود. همچنین، حمایت لابی های چند لایه مانند صهیونیست ها از کاندیدای مورد نظر و همسو با برنامه های خود یک اصل پذیرفته شده در دکتترین سیاسی ایالات متحده است.

## ۳- مطالبه گری اجتماعی افکار عمومی

بدون تردید جنبش اخیر اجتماعی ضد تبعیض و بی عدالتی، نمونه بارز همسویی لایه های اجتماعی با کنشگران اجتماعی در مبارزه با فساد و تبعیض در آمریکا است. کشوری که خود را مدافع حقوق بشر می داند، اما در آئینه تمام نمای اجتماعی، نماد حمایت از خشونت علیه بشر معرفی می شود، تاجایی که متحدان خود در مجامع بین المللی را از دست می دهد و دچار «ریزش همسو» در سطحی بالا می شود

با ذکر موارد بالا وده ها موارد مشابه، این جمله از ترامپ که «من به پسری به نام ترامپ رای می دهم» با جواب «ما به پسر بدی به نام ترامپ رای نمی دهیم» مواجه شده است. از سوئی، نامزد دموکرات ها هم دست کمی از رقیب خود ندارد. بایدن هم پسر بدی است که در دوئل با پسری بد به نام ترامپ، چیزی را عوض نخواهد کرد.

به نظر می آید که ترامپ و بایدن، چپش ناخواسته ای از سوی لابی هایی چندلایه هستند که حتی از سوی شاکیه احزاب جمهوری خواه و دموکرات، مورد تایید نیستند و شاید بتوان گفت: انتخابات آمریکا با این پسران بد، یک انتخابات دوسویه بدون در نظر گرفتن آرا و نظرات واقعی مردم است.

بدون تردید، حضور هر کدام از این پسرها، تفاوت معناداری در سیاست دولت آمریکا در قبال مردم ایران نخواهد داشت و تنها، شیوه های مواجهه تغییرات ظاهری و نه ساختاری خواهد داشت.

**مجید قربانی؛ استاد دانشگاه و پژوهشگر**